



## پیشرفت اقتصادی در پرتو حمایت‌گرایی از تولید داخلی

مطالعه موردی کشورهای پیشرفته (آمریکا، آلمان)

**اشاره:** کمتر پژوهشگری در حوزه اقتصاد سیاسی بین‌الملل در غرب وجود دارد که به این نکته باور نداشته باشد «که تنها راه رسیدن به رشد و توسعه اتخاذ رویکرد تجارت آزاد با همه ملزومات آن است». اما تاریخ تحولات تجاری کشورهای توسعه‌یافته در غرب به خصوص آمریکا و آلمان که دو کشور در تراز توسعه‌یافتگی بالا هستند نشان می‌دهد که آنها برخلاف تصویری که وجود دارد از رویکرد حمایت‌گرایی برای رسیدن به رشد و توسعه استفاده کرده و این حمایت‌گرایی هنوز نیز ادامه دارد. جدال گمرکی بین اروپا، آمریکا و چین گواه خوبی برای این مدعا است.



سید یاسر  
جبرائیلی  
دانش‌آموخته  
اقتصادسیاسی  
بین‌الملل

@jebraily

انتخاب رویکرد مرکانالیسم یا تجارت آزاد، از سوی دولت‌ها برای دست‌یابی به رشد و توسعه شاید یکی از اساسی‌ترین موضوعات مورد بحث در اقتصاد سیاسی بین‌الملل باشد. حامیان تجارت آزاد معتقدند که رشد و پیشرفت اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته در نتیجه حذف موانع گمرکی و آزادسازی تجاری اتفاق افتاده است و کشورهای در حال توسعه را به اتخاذ اصول تجارت آزاد تشویق می‌کنند. در مقابل، حامیان حمایت‌گرایی با رد این نظر، عامل اصلی رشد اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته را، حمایت از صنایع داخلی عنوان می‌کنند. پژوهش حاضر ضمن بررسی نظریات کلاسیک و جدید تجارت آزاد و نظریه مرکانالیسم، می‌کوشد با روش تاریخی، سیاست‌های بازرگانی دو کشور توسعه‌یافته آمریکا و آلمان را در مراحل اساسی رشد آنها شناسایی کند.

❖ سؤال اصلی: آیا رشد اقتصادی دو کشور توسعه‌یافته آمریکا و آلمان محصول، تجارت آزاد می‌باشد؟

❖ فرضیه اصلی: رشد اقتصادی، آمریکا و آلمان علی‌رغم داعیه حمایت از تجارت آزاد، ریشه در حمایت‌گرایی اقتصادی دارد. تفکر و مکتب حمایت‌گرایی بود که تحولات و اتفاقات اقتصادی اروپا و آمریکا را از آغاز رقم زد و انباشت سرمایه و رشد اقتصادی در آمریکا و آلمان، موهون سیاست‌های حمایت‌گرایانه‌ی این دو کشور است.

### ● چارچوب نظری (تجارت آزاد، مرکانالیسم)

در بخش چارچوب نظری ما به هیچ وجه به دنبال بررسی کامل نظریات مربوط به تجارت آزاد یا مرکانالیسم نیستیم بلکه هدف تنها ارائه چارچوب کلی از نظریات است تا به بحث اصلی خود که تبیین رویکردهای تجاری دو کشور آمریکا و آلمان بر اساس این دو نظریه است بپردازیم.

### نظریه تجارت آزاد

«تجارت آزاد» را می‌توان مجموعه نظریاتی دانست که از مکتب فیزیوکراسی آغاز شده و امروزه در قالب نظریات جدید تجارت

بین‌الملل تبیین می‌شود. فیزیوکرات‌ها مبانی فلسفی لیبرالیسم را به حوزه اقتصاد تعمیم داده و زمینه را برای ظهور مکتب کلاسیک فراهم کردند.

(Bloomfield, Arthur, 1938: 222)

آدام اسمیت در سال ۱۷۷۶، با ارائه نظریه مزیت مطلق، گفت: هر کشور در تولید کالایی تخصص‌یابد که آن را با کارایی بیشتر نسبت به سایر ملل تولید می‌کند.

(دومینیک سالواتوره، ۱۳۸۸: ۴۱-۴۲)

۴۰ سال بعد دیوید ریکاردو درصدد رفع نقص‌های نظریه اسمیت برآمده و بر مبنای فرضیه ارزش-کار، نظریه مزیت نسبی را ارائه کرده و نوشت: کشوری که دارای عدم مزیت مطلق است، باید در تولید و صدور کالایی تخصص‌یابد که دارای عدم مزیت مطلق کمتر است.

(همان: ۵۰)

سپس جان استوارت میل به تبیین نقش تقاضا در تجارت پرداخت و زمینه را برای ارائه مدلی جدید از نظریه تجارت آزاد توسط هکشر-اوهلین در سال ۱۹۱۹ فراهم کرد. طبق نظریه هکشر-اوهلین، هر کشور باید کالایی را تولید و صادر کند که عامل تولید نسبتاً ارزان و فراوان را با شدت بیشتری به کار می‌گیرد.

(John J. McCusker, 2006: ۷۵۳)

به دنبال این نظریات سنتی که مزیت نسبی کشورها را بر مبنای عوامل سنتی تولید چون کار و سرمایه توضیح می‌دادند، نظریات مدرن ظهور کرد و مزیت را بر مبنای عوامل جدید تولید چون نیروی انسانی و متاثر از واقعیاتی چون سلیقه مصرف‌کنندگان، شکاف دانش و فناوری، مقیاس فعالیت اقتصادی، بازاریابی، نوآوری، عوامل سیاسی، اجتماعی و نهادی توضیح دادند. در همین راستا «لیندر» در سال ۱۹۶۱ فرضیه «تشابه ترجیحات» را مطرح کرد و گفت که سلیقه و صرفه‌های مقیاس در تعیین مزیت و توضیح تجارت کالاهای صنعتی اهمیت بیشتری دارند.

(Staffan Linder, 1961: ۳۵)

«ورن» ۵ سال بعد نظریه چرخه زندگی محصول را طرح کرد و از نقش فاصله زمانی نوآوری، اثر مقیاس و... در تعیین مزیت سخن به میان آورد.

(Robert M. Dunn, John H. Mut-  
191-2004: ۹۱, ۹۲)

«مزیت رقابتی» نیز نظریه‌ای بود که پورتر در سال ۱۹۹۰ ارائه کرده و مزیت را با تاکید بر نقش دانش و فناوری توضیح داد.

(De Toni, A. and Tonchia, S, 2003: ۱۰۲)

نظریات تجارت آزاد پس از جنگ جهانی دوم و با نام رشد و رفاه برای همه، توسط کشورهای غربی و در قالب رژیم‌ها و نهادها بین‌المللی همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و سازمان تجارت جهانی ترویج و تبلیغ می‌شود به گونه‌ای که امروزه منجر به اجماع واشنگتن شده و به عنوان یکی از اصول رشد و توسعه اقتصادی شمرده می‌شود.

اجماع واشنگتن در اوایل دهه‌ی ۱۹۸۰ در جهت تسلط بخشیدن به سیاست‌گذاری‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول پدیدار شد که در پی اجرای برنامه‌ها و سیاست‌های نولیبرالی موسوم به «تعدیل ساختاری» بود. این سیاست‌ها گرچه متنوع هستند اما در کل نهادهای مالی جهانی به عنوان عامل اجرای نولیبرالیسم، خواهان کمینه‌سازی نقش دولت می‌باشند.

(Williamson, 2004: ۲)

این سیاست‌ها که در چارچوب سیاست‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول مطرح شدند عبارت‌اند از:

- ❖ ۱. افزایش پس‌انداز راه‌سیاست‌های مالی.
- ❖ ۲. تغییر جهت به نفع هزینه‌های اجتماعی دولت‌ها.
- ❖ ۳. اصلاح مالیاتی و برقراری مالیات بر زمین از راه‌هایی که نسبت به محیط زیست حساس باشد.
- ❖ ۴. افزایش نظارت بانک جهانی.
- ❖ ۵. رقابتی کردن نرخ ارز و حذف شناورسازی و کاربرد نرخ ارز به عنوان یک نگارنده رسمی.
- ❖ ۶. لیبرالیزه کردن (آزادسازی) تجارت بین‌منطقه‌ای.
- ❖ ۷. بنا کردن یک اقتصاد رقابتی کامل از راه خصوصی‌سازی و مقررات زدایی به منظور حق مالکیت و دارایی که به‌روشنی تعریف شده‌باشد.

❖ ۸. ایجاد مؤسسات مالی کلیدی مانند بانک مرکزی مستقل و اداره قوی بودجه و ایجاد دستگاه قضایی مستقل آن گونه که با روح آن سیاست های اقتصادی سازگار باشد و همراه سایر مؤسسات مأموریت بهره‌وری را بر عهده بگیرد.

اجماع واشنگتن در اکثر موارد به «بنیادگرایی بازار» اشاره دارد و در پیوند با سیاست‌های نولیبرالی، خواستار افزایش الزامات بازار بر دولت و همچنین افزایش تأثیر جهانی‌سازی بر حاکمیت ملی کشورها است.

(Dani Rodrik، ۲۰۰۶: ۹۷۳-۹۸۷)

به بیان «ناتومی کلان»، این سیاست‌ها، که فنی و دارای مقبولیت عام تصویر می‌شد، ادعاهای ایدئولوژیک محضی چون «خصوصی‌سازی (همه‌ی) بنگاه‌های دولتی» و «حذف موانع ورود مؤسسات خارجی» به کشور را شامل می‌شد و این سیاست‌ها چیزی جز سه‌گانه‌ی نولیبرالی میلیتون فریدمن نبود: «خصوصی‌سازی، حذف مقررات، تجارت آزاد و کاهش شدید هزینه‌های عمومی دولت».

(ناتومی کلان، ۱۳۸۹: ۲۴۹)

### مرکانتالیسم

مرکانتالیست‌ها که از آنها به‌عنوان اصحاب مکتب سوداگری نیز نام می‌برند، نخله‌ای از اقتصاددانان قرن ۱۵ تا ۱۸ میلادی بودند؛ که اساس ثروت و قدرت را به‌صورت پول، طلا و نقره می‌دانستند. از نظر آن‌ها هر جامعه‌ای که در جمع‌آوری و اندوختن طلا و نقره خوب عمل می‌کرد، جامعه ثروتمندی تلقی می‌شد.

(شارل ژید، ۱۳۷۰: ۲)

شاید به‌کار بردن نام مکتب اقتصادی درباره این گروه از آراء چندان صحیح نباشد؛ چراکه میان صاحب‌نظران اقتصادی آن، اتفاق رأی وجود ندارد. بهتر است عقاید این گروه را به یک «رویه سیاست اقتصادی» و مجموعه‌ای از تدابیر مختلف به‌منظور هدایت فعالیت‌های اقتصادی جهت تقویت قدرت دولت تعبیر نمود. به‌همین سبب شاید نتوان عقاید سوداگران را به‌عنوان نظرات خاص اقتصادی تلقی کرد؛ زیرا هدف آن‌ها هدف واقعی علم اقتصاد (یعنی رفاه انسانی) نبوده؛ بلکه تحکیم مبانی قدرت دولت بوده است.

مطالعه عقاید و آراء سوداگران به این دلیل اهمیت دارد که از طرفی این آراء، طی یک دوره طولانی، درخشان و بسیار مهم تاریخ، اساس سیاست دولت‌ها بوده و از طرفی دیگر، در عصر ما بار دیگر حیات و قوه‌ای تازه یافته است.

(لویی بدن، ۱۳۴۰: ۱)

از لحاظ نظری و ریشه‌ای برای بررسی مقوله حمایت‌گرایی اقتصادی در اروپا و آمریکا باید به مکتب مرکانتالیسم رجوع کرد. مرکانتالیسم از قرن شانزدهم تا نیمه قرن هجدهم رواج داشت و بیشترین سهم را در ایجاد خصلت تهاجمی خصومت و رقابت و استعمار در نظام اقتصادی سرمایه‌داری داشت. این مکتب مجموعه نظریاتی منسجم ندارد و بیشتر ارائه‌دهنده نوعی اقتصاد سیاسی است و بیشتر به تعیین جهت سیاست اقتصادی می‌پردازد. هدف سیاست‌های اقتصادی این مکتب در رسیدن کشور به ثروت و شهرت خلاصه می‌شود، و چون تنها عامل ایجاد ثروت را تجارت می‌داند بیشترین مقررات را در همین زمینه وضع می‌نماید. تمام این مقررات در جهت ایجاد تراز تجاری مثبت است که خود موجب مثبت شدن تراز پرداخت‌ها می‌شود. مثبت شدن تراز تجاری کشور از دید مرکانتالیست‌ها دیگر به کشور خودی است که همزمان موجب تضعیف کشوری که طلا از آن خارج کشته و قدرت یافتن کشوری که طلا به آن وارد گشته می‌شود. بر همین اساس ممنوعیت‌های مرکانتالیست‌ها بر سه زمینه متمرکز بود:

❖ ۱. ممنوعیت ورود کالاها به‌صورت آماده و ساخته شده که باعث بیکاری در کشور می‌شد.

❖ ۲. ممنوعیت صدور مواد خام از کشور که باعث تضعیف صنعت به علت نبود مواد اولیه در داخل کشور می‌شد.

❖ ۳. ممنوعیت مهاجرت نیروهای متخصص به خارج از کشور. همچنین پیشنهادهای ایشان نیز طبعاً بر سه مورد متمرکز بود:

❖ ۱. صدور کالاهای ساخته شده و آماده مصرف به خارج که موجب اشتغال‌زایی در داخل کشور می‌شد.

❖ ۲. واردات مواد خام اولیه برای در اختیار بنگاه‌های تولیدی قرار دادن و در نهایت افزایش تولید.

❖ ۳. جذب نیروهای متخصص خارجی به کشور که همزمان با پیشرفت تولید داخلی به پسرقت کشور مهاجر فرست منجر می‌شد. مرکانتالیسم را بطور خلاصه می‌توان چنین تعریف کرد: در سیاست اقتصادی؛ انباشتن هر چه بیشتر فلزات گرانبها در کشور و خزانه دولت و در نظریه؛ جستجو برای یافتن قوانین اقتصادی در قلمرو و گردش کالا (برگشت تجارت و پول).

(ا.آ.آنتیک، ۱۳۵۸: ۵۰)

«ژاکوب اسر» مهمترین اصول مکتب حمایت‌گرایی را به شرح ذیل می‌داند:

❖ ۱. سوداگردان نقره و طلا را به‌عنوان مطلوب‌ترین شکل ثروت مورد توجه قرار می‌دادند.

❖ ۲. سوداگران ناسیونالیسم را ترغیب می‌نمودند و سیاست ناسیونالیسم اقتصادی «تراز بازرگانی مثبت» را دنبال می‌نمودند و چون این سیاست منجر به برد یکی و باخت دیگری می‌شد لذا این سیاست یک طرفه و ملی‌گرایانه بود.

❖ ۳. آنها طرفدار ورود آن دسته از مواد خامی بودند که نتوان در داخل کشور تولید کرد.

❖ ۴. آنان خواهان ایجاد و استثمار مستعمرات بودند و انحصاری کردن تجارت استعماری را برای منافع خود الزام می‌دانستند. آنها می‌خواستند مستعمرات را وابسته و زیر مجموعه ملت‌های خودشان کنند.

❖ ۵. در راستای منافع تجاری سوداگران خواهان آزادی تجارت در داخل کشور بودند.

❖ ۶. آنان حکومت قوی مرکزی را برای تنظیم تجارت مناسب می‌دانستند. حکومت امتیازات انحصاری شرکت‌های درگیر در تجارت خارجی را تضمین می‌کرد.

❖ ۷. سوداگران جمعیت عظیمی را که سخت کار کند و دستمزدهای پایین بگیرند ضروری می‌دانستند.

(Jacob Oser، ۱۹۷۰: ۱۱)

هرچند ریشه‌های مکتب حمایت‌گرایی در تجارت بین‌الملل را باید در مرکانتالیسم و سوداگری جست، اما برخلاف آنچه که حامیان تجارت آزاد سعی دارند در کتب و

مقالات خود ترویج کنند، حمایت گرایی با مرکانتیلیسم اولیه تفاوت هایی دارد. چرا که هدف حمایت گرایی در اندیشه کسانی چون لیست، چانگ، براندر و اسپنسر، نه کسب طلا و نقره و افزایش قدرت دولتی، بلکه افزایش قدرت تولیدی کشور و ایجاد توان رقابتی برای اقتصاد ملی است. به نظر می رسد محدود کردن ثروت به انباشت پول و طلا و نقره از طریق تشویق صادرات و جلوگیری واردات، خطای نظری مرکانتیلیست ها باشد که در اندیشه متاخرین مکتب حمایت گرایی نشانه ای از این رویکرد دیده نمی شود. مرکانتیلیسم تنها عامل ایجاد ثروت را تجارت می داند و لذا با نظریه های حمایتی به معنی امروزی که تولید داخلی را ابزار ثروت آفرینی می دانند، همخوانی ندارد. با این وجود، این سخن مارکس را باید پذیرفت که مرکانتیلیسم علی رغم همه خطاهای نظری که داشت، نقش اصلی را در انباشت سرمایه و رشد اقتصادی کشورهای غربی ایفا کرد. حال به نظر می رسد زمان آن رسیده است که به ارزیابی و آزمون فرضیه خود در مورد سیاست های تجاری دو کشور توسعه یافته آمریکا و آلمان بپردازیم؛

### ● حمایت گرایی و رشد اقتصادی در آمریکا

سیاست بازرگانی انگلیس نسبت به مستعمرات آمریکایی مرکانتیلیستی بود. بریتانیا انتظار داشت از تمام تجارت استعمار دستاورد مادی داشته باشد. قانون کشتیرانی ملزم می کرد که همه تجارت استعماری در کشتی های بریتانیایی که توسط ملوانان انگلیسی هدایت می شد، انجام شود. همچنین، برخی از کالاها قبل از آنکه به مقصد نهایی خود فرستاده شوند می بایستی اول به بریتانیا حمل می شدند. سیاست های مرکانتیلیستی این کشور بار عمده ای روی مستعمره ها بود. (Larry Sawers, 1992: 271)

حمایت گرایی انگلیس یکی از علل مهم انقلاب آمریکا بود. با این حال، پس از استقلال، بسیاری از آمریکایی ها سیاست های حمایتی مشابه را وضع کردند.

(Eckes Jr, Alfred E, 1995)

«الکساندر همیلتون» نخستین وزیر خزانة داری آمریکا، بر اساس طرح های خود

در حمایت از صنایع نوزاد مدافع اصلی محدودیت های وارداتی بود: همانطور که او در «گزارش تولید کنندگان» خود (1791) نوشت: «صنایع نوآسیس باید از رقابت و تهاجم تولیدکنندگان خارجی محافظت شوند و تا وقتی که کارخانه جات داخلی بزرگ و قوی شوند، دولت باید با افزایش حقوق گمرکی از آنها حمایت کند. زمانیکه صنعت داخلی توسعه کافی یافت، و هزینه متوسط تولیدات پائین آمد و تولیدکنندگان از «صرفه های ناشی از مقیاس» برخوردار شدند، سپس دولت می تواند که در آن بخش تجارت آزاد را پیشه کند تا بر اثر رقابت بین تولیدکنندگان داخلی و خارجی، قیمت ها پائین بیایند و کیفیت اجناس و خدمات بالا بروند.

(Alexander Hamilton, 1957: 204-205)

کنگره آمریکا برای اولین بار در سال 1789 تعرفه را به تصویب رساند و هدف اصلی آن افزایش درآمد ملی بود. نرخ تعرفه از 5 درصد تا 15 درصد افزایش یافت، و به طور متوسط به حدود 8.5 درصد رسید. با این حال، در سال 1816 کنگره به صراحت تعرفه های حمایتی، در بسیاری از منسوجات با نرخ 25 درصد و در انواع کالاهای تولیدی با نرخ 30 درصد را به تصویب رساند. در سال 1824، سیاست های حمایتی به کالاهای تولید شده از پشم، آهن، کف، سرب، و شیشه گسترش یافت. نرخ تعرفه در سایر محصولات نیز افزایش یافت. اولین موج حمایت از تولیدات داخلی در سال 1828 با تعرفه ی به اصطلاح «تعرفه زشت» به اوج خود رسید و به طور متوسط نرخ تعرفه به حدود 49 درصد افزایش یافت. در اوایل به عنوان 1832، کنگره تعرفه ها را کاهش داد. منتهی، در سال 1842، تعرفه ها دوباره افزایش یافت.

«پاتریک بوکانان» درباره تاریخ حمایت گرایی ایالات متحده می نویسد: «ایالات متحده پشت دیوار تعرفه ای که ساخته واشنگتن، همیلتون، کلی، لینکلن، و روسای جمهور جمهوریخواهی که این کار را تداوم دادند، بود، از جمهوری ساحلی ارضی به بزرگترین قدرت صنعتی جهان تا به حال، آنهم صرفاً در یک قرن، تبدیل شد. چنین سیاست موفق به حمایت گرایی از تولیدات داخلی معروف است که امروزه

ناپسند قلمداد می شود.»

(Patrick J. Buchanan, 1998: 224)

بوکانان مدعی است که ایالات متحده رشد اقتصادی قوی خود را مدیون موانع تجاری است. همانطوری که اشاره شد، حمایت گرایی انگلیس یکی از علل مهم انقلاب آمریکا بود. با این حال، پس از استقلال، بسیاری از آمریکایی ها سیاست های حمایتی مشابه را وضع کردند. به عبارتی، اگرچه بریتانیا اولین کشوری بود که استراتژی حمایت از صنایع نوزاد را با موفقیت انجام داد.

(Ha-joon Chang, 2007: 256)

اما یکی از طرفداران اصلی حمایت گرایی که بیشتر به این استراتژی بها داد، آمریکا بود؛ به طوریکه می توان از این کشور به عنوان یکی از پایگاه های حمایت گرایی مدرن نام می برد. وقتی «کلیو تریبلکاک» راجع به تعرفه های سال 1879 در آلمان بحث می کند، می گوید که تعرفه ها در همه جا «حتی آمریکای مدافع تجارت آزاد» در حال افزایش بود.

بررسی منصفانه تاریخ نشان می دهد که در آمریکا همیشه درباره بود و نبود حمایت گرایی بحث وجود داشته است. بریتانیا قصد نداشت که مستعمره ها صنعتی شوند. در طول استقلال، کشاورزان جنوب مخالف هر نوع حمایت گرایی بودند در حالیکه تولید کنندگان شمال که رهبری آن را «همیلتون» به عهده داشت از موافقان حمایت گرایی بودند. در حقیقت، همیلتون در گزارش خود با محوریت تولید که در سال 1791 منتشر کرد، شرایط فکری و عملی اعمال دور جدیدی از ناسیونالیسم اقتصادی را بنیان نهاد. این گزارش یکی از مهم ترین واکنش های اولیه به اصول تجارت آزاد کتاب ثروت ملل آدام اسمیت تلقی می شد. اهمیت این گزارش از آن جهت است که پایه حمایت گرایی آمریکا محسوب می شود. همانگونه که امروزه سیاستمداران کشورهای به اصطلاح عقب افتاده محو کارکرد اقتصادی کشورهای ثروتمند صنعتی می شوند، همیلتون نیز محو و شیفته کشورهای پیشرفته دوران خودش بود. در زمان همیلتون آن کشوری که نظرها را جلب می کرد، انگلستان بود. پیشرفت صنعتی این کشور باعث می شد تا مدلی جذاب و تحریک کننده برای

کشورهای جوان به حساب آمده و دنباله روی آن باشند.

در سال ۱۷۹۱ اگرچه سیستم مرکانتیلیسم به ظاهر برچیده شد، اما تجارت آزاد هم، فقط در صفحات کاغذ یافت می شد. حتی در انگلستان هم دخالت دولت در تجارت خارجی همچنان حکمفرما بود. همیلتون از اعمال ابزارهای دولتی برای تشویق و حمایت از صنایع داخلی دفاع می کرد. این حمایت ها از روی نگرانی در مورد تجارت خارجی و تراز پرداخت ها نبود (به نظر می رسد او قائل به ملاحظات مرکانتیلیسمی نبود)، بلکه او علاقه مند به توسعه اقتصاد داخلی ایالات متحده بود. به هر صورت ممکن است این گونه به نظر آید که همیلتون پیشنهاد می کرد به همان میزانی که از تعرفه ها برای کاهش رقابت با کالاهای ساخت خارج استفاده می شود، از یارانه ها یا بخشش های دولتی برای توسعه تولیدات داخلی استفاده شود.

(مایکل هیلبرین، ۲۸: ۱۳۸۹)

الکساندر همیلتون در گزارشش می گوید که رقابت خارجی به این معنا که صنایع داخلی در مواجهه با رقابت بین الملل قرار گیرند، در آمریکا عملی نخواهد شد مگر اینکه دولت آمریکا با تسهیلاتی تضمین کند که به آنها در صورت زیان کمک خواهد کرد. این کمک می تواند شامل حقوق گمرکی بر واردات یا حتی ممنوعیت و جلوگیری از واردات کالا باشد.

در ابتدا، ایالات متحده سیستم های تعرفه ای در سطح فدرال نداشت و تلاش دولت آمریکا برای اعطای قدرت تعرفه ای به کنگره در سال ۱۷۸۱ با شکست مواجه شد. وقتی دولت آمریکا تلاش کرد قدرت مالیاتی را به دست گیرد، کنگره قانون تعرفه ی لیبرال را دفع کرد (۱۷۸۹)، و ۵ درصد نرخ تعرفه ثابت برای همه ی کالاهای وارداتی در نظر گرفت که البته برخی از کالاها را مستثنی کرد که از آنجا می توان به شیشه، یخ و کف اشاره کرد. بسیاری از تعرفه ها در سال ۱۷۹۲ افزایش یافت که اگر چه آنها هنوز از ایده ی اصلی همیلتون که خواهان سیستم گسترده ی حمایت از صنایع نوزاد بود، دور بودند. قبل از آن، تا زمان جنگ با بریتانیا در سال ۱۸۱۲، میانگین سطح تعرفه ها در حدود ۱۲/۵ درصد بود، اما به دلیل هزینه های

جنگ با بریتانیا، همه ی تعرفه ها در سال ۱۸۱۲ دو برابر شدند. همانگونه که لسیت می گوید تغییر اساسی در سیاست در سال ۱۸۱۶ رخ داد، وقتی که قانون جدیدی ارائه شد تا سطح تعرفه ها را به شکل تعرفه های زمان جنگ نگه دارد. کالاهایی که مورد حمایت قرار می گرفتند شامل پنبه، پارچه های پشمی و محصولات آهنی بود. در قانون تعرفه ۱۸۲۶، تقریباً همه ی کالاهای تولیدی شامل تعرفه های تقریباً ۳۵ درصدی قرار گرفتند.

با وجود این، قانون تعرفه ی دیگری در سال ۱۸۳۲ تصویب شد. این قانون متوسط ۴۰ درصد تعرفه به کالاهای تولیدی وضع می کرد که بسیار کمتر از آن کاهش بود که ایالات جنوبی می خواستند و مخصوصاً حمایت ها به سمت تولیدات نساجی و آهن روانه شد (برای مثال، ۴۰-۴۵ درصد تعرفه روی تولیدات پشمی و ۵۰ درصد به پارچه تعلق گرفت).

(Cynthia L. Clark، ۲۳۶: ۲۰۱۱)

لایحه ی سازش در سال ۱۸۳۳ تصویب شد که کاهش جزئی در نرخ تعرفه ها ایجاد کرد اما تدارک کاهش تدریجی طی ۱۰ سال آینده را دید و میزان تعرفه چیزی حدود ۲۵ درصد برای کالاهای تولیدی و ۲۰ درصد برای همه ی کالاها در نظر گرفته شد. با وجود این، به محض اینکه کاهش تدریجی طی این ۱۰ سال در سال ۱۸۴۲ پایان یافت، قانون تعرفه ی جدید تصویب شد که حقوق گمرکی را به سطح سال ۱۸۳۲ رساند.

(William Chauncey Fowler، ۱۸۶۸: ۱۰۹-۱۱۰)

دوره بین ۱۸۴۶ و ۱۸۶۱ در آمریکا دوره «حمایت گرایی ملایم» توصیف می شود. با وجود این، بحرانی که حول محور برده داری و تعرفه بین شمال و جنوب وجود داشت، در نهایت خود را در قالب جنگ داخلی (۱۸۶۱-۵) نشان داد. جنگ داخلی موضوعی است که در وهله ی اول ما را صرفاً به موضوع برده داری رهنمون می سازد اما این در حالیست که تعرفه ها هم موضوع مهم دیگر درگیری بودند. جنگ علیه برده داری موضوعی نبود که شمالی ها بخواهند از آن حمایت کنند. برده داری مورد ریشه ای جدایی و اختلاف بود اما علت اصلی ای نبود که شمالی ها بخواهند مقاومت و ایستادگی کنند. اگر چه نمی توان در مورد

نقش تعرفه ها در جنگ افرایق کرد، اما نمی توان نقش آن را هم نادیده گرفت. لینکلن در انتخابات ۱۸۶۰، پیروز شد. لینکلن از حمایت ایالات نیوجرسی و پنسیلوانیا که خواهان حمایت گرایی بودند، برخوردار بود. این دو ایالت از حمایت جمهوری خواهان دست نکشیدند چرا که این گروه خواهان سیاست های حمایت گرایانه بودند.

(Ha joon Chang، ۲۰۰۷: ۲۷-۲۸)

«آبراهام لینکلن» عضو اصلی حزب حمایت گرای ویگ و از علاقمندان «هنری کلی» سیاستمدار بود. «کلی» از سیستم آمریکایی دفاع می کرد که شامل حمایت از صنایع نوزاد و توسعه زیر ساخت می شد که به طور آشکار در تضاد با سیستم بریتانیایی تجارت آزاد قرار می گرفت. لینکلن دیدگاه «کلی» را قبول داشت. اگر چه طی مناظرات انتخاباتی لینکلن در مورد بسیاری از موضوعات جنجالی از جمله تعرفه ها سکوت را پیشه کرد اما بدون تردید از عقاید حمایت گرایانه خود آگاهی می داد هرگاه که ضروری به نظر می رسید.

(John Chandler Griffin، ۲۰۰۶: ۳۱-۳۳)

اگرچه لینکلن اساساً مخالف برده داری بود اما قائل به حذف زورمندانه ی برده داری نبود؛ او سیاهان را به لحاظ نژادی پست می دانست و مخالف حق رای سیاهان بود. با توجه به این موضوع، کمتر از جنوب به خاطر برده-داری می ترسید بلکه بیشتر از بابت تعرفه ها از جبهه ی جنوب می ترسید. در واقع، در اوایل جنگ داخلی، لینکلن روشن ساخت که کاملاً موافق تداوم برده داری در جنوب است تا اتحاد شمال و جنوب حفظ شود. او بیشتر از دلایل اخلاقی آزادی برده ها را در سال ۱۸۶۲ به عنوان اقدامی استراتژیک برای پیروزی در جنگ تصویب کرد.

در سال ۱۸۶۲، قانون تعرفه ی جدیدی تصویب شد. در سال ۱۸۶۴، تعرفه ها افزایش بیشتری هم یافتند تا نیازهای جنگ داخلی را تامین کنند. این میزان بعد از جنگ هم باقی ماند. به این صورت، پیروزی شمال بر جنوب در جنگ داخلی ثابت کرد که آمریکا یکی از سرسخت ترین مدافعان استراتژی حمایت از صنایع نوزاد تا جنگ جهانی اول و حتی جنگ جهانی دوم باقی خواهد ماند.

(Richard W. T. Pomfret، ۲۰۰۵: ۵۹)

در سال ۱۹۱۳، در پی پیروزی انتخاباتی دموکرات ها، لایحه ی تعرفه ی آندروود تصویب شد، که باعث افزایش تعداد کالاهایی شد که اجازه ی ورود آزاد را پیدا کردند، این لایحه همچنین باعث کاهش چشمگیری در تعرفه های گمرکی بر واردات شد. این لایحه باعث شد که میانگین تعرفه کالاهای تولیدی از ۴۴ درصد به ۲۵ درصد کاهش پیدا کند. (Lake, 1988: 48-56) با وجود این، با شروع جنگ جهانی اول و به واسطه ی پیروزی جمهوری خواهان در ۱۹۲۱ این لایحه از دور خارج شد. اگر چه تعرفه ها در قانون سال ۱۹۲۲ به حد بالای خود در بین سالهای ۱۸۶۱-۱۹۱۳ نرسید اما آنچه که به واردات تولیدی مربوط می شد به ۳۰ درصد افزایش یافت.

در پی رکود بزرگ، تعرفه ی اسموت-هاولی در سال ۱۹۳۰ تصویب شد که خواهان نوعی جنگ تعرفه ای بین الملل بود، اما به دلیل موقعیت بدی که وجود داشت مخصوصا با توجه اینکه آمریکا به عنوان بزرگترین ملت طلبکار در پی جنگ جهانی اول ظاهر شد، این قانون نتوانست از سیاست تجاری سنتی آمریکا فاصله ی زیادی بگیرد. در واقع تعرفه ی اسموت هاولی به گونه ای درجه ی حمایت گرایی در اقتصاد آمریکا را افزود.

(Kindleberger, Charles P. 1973: 123-127)

میانگین تعرفه ی کالاهای تولیدی که مشمول این لایحه بودند، ۴۸ درصد بود که اگر چه هنوز در طیف میانگین تعرفه هایی بود که بعد از جنگ داخلی در آمریکا وضع شده بود اما با این حال در نوع خود نرخ ی بالا محسوب می شد. صرفا بعد از جنگ جهانی دوم بود که آمریکا با قدرت صنعتی بالای خود در نهایت تجارت آزاد را پذیرفت. منتهی نه به اندازه ای که بریتانیا بین سال های (۱۸۶۰-۱۹۳۳) پی گرفت. آمریکا هرگز تعرفه ی صفر به مانند آنچه بریتانیا انجام داد را نپذیرفت بلکه در استفاده از اصول حمایت گرایی به شکل مخفی بسیار محکم تر از بریتانیا عمل کرد. این اقدامات شامل: محدودیت های اختیاری صادراتی، اعمال سهمیه بر منسوجات و پوشاک، (به واسطه توافقنامه مولتی فیبرو) حمایت از کشاورزی و دادن یارانه به آن، تحریم های یکجانبه ی

تجاری (مخصوصا از طریق حقوق گمرکی ضد دامپینگ) و... بود.

شواهدی وجود ندارد که کاهش حمایت گرایی بین سال های ۱۸۴۶ و ۱۸۶۹، تاثیری مثبت روی اقتصاد آمریکا داشته باشد. جالب اینجاست که ۲ تا از بهترین نرخ های رشد سرانه ی تولید ناخالص داخلی ۲۰ ساله طی دوره های ۱۸۳۰-۱۹۱۰ یکی بین سالهای ۱۸۷۰-۱۸۹۰ (۲/۱ در صد) و دیگری بین سال های ۱۸۹۰-۱۹۱۰ (۲ درصد) بود که این ۲ دوره ی ۲۰ ساله از دوره هایی بودند که حمایت گرایی در بالاترین سطح خود بود.

(Chang, Ha Joon. 2002: 30)

حمایت تعرفه ای تنها سیاستی نبود که دولت آمریکا به منظور حمایت از صنایع نوزاد و رشد اقتصادی کشورش به اجرا گذارد. در ژوئیه ۱۸۶۲، در بحبوحه جنگ داخلی آمریکا، کنگره لایحه ای را که توسط پرزیدنت لینکلن به امضاء رسیده بود را مورد تصویب قرار داد که باعث ایجاد تحولی در آموزش همگانی در ایالات متحده شد. قانون موریل، شبکه ملی دانشگاه های دولتی را ایجاد کرد تا افراد طبقه کارگر بتوانند از آموزش های دانشگاهی در رشته های کشاورزی و مکانیک و دیگر مهارت های اشتغال زا برخوردار گردند. طبق برآورد سال ۲۰۱۲ این ۲۱۷ دانشکده در سراسر آمریکا از بیش از ۳/۵ میلیون دانشجوی دوره کارشناسی و ۱/۱ میلیون دانشجوی کارشناسی ارشد ثبت نام به عمل می آورند. در همان سال، لینکلن قانونی را نیز برای تاسیس وزارت کشاورزی از تصویب گذراند.

(کاترین مک کانل، ۲۰۱۲)

پس از قانون موریل در سال ۱۸۶۲، و احتمالا از اوایل دهه ی ۱۸۳۰، دولت آمریکا از تحقیقات گسترده در زمینه ی کشاورزی حمایت کرد. اقداماتی که به این منظور صورت گرفت شامل اعطای زمین دولتی به دانشکده های کشاورزی و تاسیس موسسات پژوهشی دولتی از قبیل اداره ی صنعت دامی و اداره ی شیمی کشاورزی می شود. در نیمه قرن دوم قرن نوزدهم، کمتر از نیمی از کل سرمایه گذاری در زمینه آموزش عمومی بود در حالیکه این مقدار تا سال ۱۹۰۰ به تقریبا ۸۰ درصد افزایش یافت و سواد خواندن و نوشتن به ۹۴ در

صد تا سال ۱۹۰۰ رسید. نقش دولت آمریکا در توسعه ی زیر ساخت های حمل و نقل مخصوصا از طریق اعطای زمین و یارانه به شرکت های راه آهن، در شکل دهی به توسعه ی آمریکا بسیار مهم بود.

(Conkin, P.K., Hamilton and. 2009: 20)

نقش دولت آمریکا حتی در دوره ی پس از جنگ هم در توسعه ی صنعتی آمریکا به واسطه ی سرمایه گذاری زیاد دولت در هزینه های نظامی و تحقیق و توسعه، بسیار کلیدی بود که در نهایت به بخش های دیگر اقتصاد هم اشاعه کرد و اثر گذاشت.

(William, Felice. 2010: 20)

طی قرن نوزدهم، آمریکا صرفا حامی و مجری سیاست های حمایت گرایانه نبود بلکه همچنین مدافع فکری و نظری این سیاست هم بود. این موضوع در بین روشنفکران آمریکایی پذیرفته شده بود که کشور جدید نیازمند اقتصاد جدید است و اصول حاکم بر این نظام اقتصادی جدید باید با جهان قدیم متفاوت باشد.

به طور خلاصه می توان، تاریخ حمایت گرایی در آمریکا را در چند نقطه ی تاریخی خاص مشاهده کرد. این نقاط تاریخی عبارتند از سال های ۱۷۹۰، ۱۸۲۸، ۱۸۹۰، ۱۸۹۵، ۱۹۲۲، ۱۹۸۱ می باشند. با تصویب تعرفه در سال ۱۸۲۸، حمایت گرایی به اوج خود رسید که حقوق گمرکی بالا (از جمله ۴۵٪ بر روی محصولات پشم) به نفع صنایع شمال را تحمیل کرد. مصرف کنندگان و کشاورزان در جنوب آن تعرفه را تعرفه ی زشت نامیدند چرا که آن باعث شد قیمت ها افزایش یابد و بازارهای صادراتی کاهش یابد و کشورهای دیگر هم اقدام به تلافی کنند. در اکتبر سال ۱۸۹۰، درست قبل از انتخابات میان دوره ای، تعرفه مک کینلی وضع شد. این تعرفه تحت فشار جمهوری خواهان تلاشی برای کمک به تولید کنندگان فولاد و سایر صنایع بود. نرخ تعرفه بسیاری از کالاهای ساخته شده به حدود ۵۰٪ افزایش یافت. رای دهندگان آن را به عنوان ی مزیتی برای صنعتگران ثروتمند تلقی کردند و به همین دلیل جمهوریخواهان ۹۳ کرسی مجلس نمایندگان را در انتخابات از دست دادند. در اواخر قرن ۱۹ و اوایل ۲۰، جمهوری خواهان و دموکرات ها به بحث و استدلالات

خود در باب مزایای تجارت آزاد ادامه دادند. تئودور روزولت در سال ۱۸۹۵، گفت: «خدا را شکر من یک تاجر آزاد نیستم. به نظر می رسد در این کشور زیاده روی خطرناک در دکتترین تجارت آزاد ناچار به انحطاط کشور منجر شود.» در سال ۱۹۲۲، کنگره تعرفه ی فوردنی مک کومبر، را تصویب کرد. جوزف دبلیو فوردنی نماینده جمهوریخواه معتقد بود این تعرفه به کشاورزان آمریکایی کمک می کند و شغل های بیشتری برای آمریکاییان فراهم می کند. هشت سال بعد، قانون بحث برانگیز اسموت هاولی باعث افزایش بیشتر تعرفه ها شد.

## ● حمایت گرایی و رشد اقتصادی در آلمان

بعد از بررسی سیاست تجاری آمریکا در طول یک صده گذشته حال نوبت می رسد به ارزیابی سیاست تجاری آلمان که قطب اصلی اقتصادی اروپا به شمار می رود اقتصاد آلمان پنجمین اقتصاد بزرگ جهان برحسب برابری قدرت خرید و اولین اقتصاد اروپاست که صادرکننده ماشین آلات، وسایل نقلیه، مواد شیمیایی و تجهیزات خانوار بوده و از نیروی کار بسیار ماهر سود می برد.

(۲۰۱۳, Germany Economy Profile)

هم اکنون آلمان به عنوان مهد استراتژی حمایت از صنایع نوزاد چه به لحاظ فکری و چه به لحاظ سیاست-گذاری شناخته می شود. با وجود این به لحاظ تاریخی، حمایت تعرفه ای در عمل نقشی به مراتب کمتر در توسعه ی اقتصادی آلمان به نسبت نقش این عامل در توسعه ی اقتصادی انگلستان و آمریکا نسبت ایفا کرده است. از دهه ی ۱۸۸۰ تا دهه ی ۱۹۳۰ این اجماع نظر وجود دارد که دولتهای اولیه ی مدرن اروپا مرکانتیلیست بودند آلمان نیز از این قاعده مستثنا نیست.

حمایت تعرفه ای از صنعت در پروس (آلمان سابق) قبل از ایجاد اتحادیه ی گمرکی آلمان در سال ۱۸۳۴ به رهبری پروس (اتحاد زولورین) بسیار ملایم و کم بود. تعرفه های زولورین آنچنان کافی نبود که بتواند از صنایع نوزاد حمایت کند؛ حتی تولید کنندگان آهن تا سال ۱۸۴۴ بدون حفاظت تعرفه ای بودند و از حمایت کافی برخوردار نبودند. دولت پروس مکررا در مقابل فشارهای سیاسی به منظور وضع

تعرفه های سنگین تر توسط دولت های دیگر اتحادیه زولورین مقاومت می کرد. اگرچه در سال ۱۸۴۴ تعرفه های آهن و در سال ۱۸۴۶ تعرفه های نخ پنبه افزایش یافت، اما این افزایش نسبتا ناچیز بود. پس از آن، تعرفه های اتحادیه ی زولورین تا اواخر دهه ی ۱۸۷۰ روندی نزولی داشت که مثال آن موافقتنامه ی دو طرفه ای بود که با فرانسه در سال ۱۸۶۲ به امضاء رساند و باعث کاهش حقوق گمرکی در سال ۱۸۷۰ شد.

(Ha Joon Chang: ۲۰۰۲-۳۳)

اما در سال ۱۸۷۹، بسیمارک، صدراعظم آلمان تعرفه ها را به میزان زیادی افزایش داد تا اتحاد سیاسی بین مالکان زمین و صنعتگران بزرگ را تقویت کند که این سیاست به خون و آهن معروف است. با وجود این، حتی پس از این افزایش هم، حمایت های اضافی بیشتر به بخش کشاورزی و صنایع سنگین مهم به ویژه صنعت آهن و استیل اختصاص یافت و در حالت کلی حمایت از صنعت در سطح بسیار پائینی قرار داشت.

(Greg Buckman: ۲۰۰۵:۹۸)

سطح حمایت از تولیدات در آلمان یکی از پائین ترین سطح حمایت ها در بین کشور های دیگر در سراسر قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم بود. حمایت تعرفه ای نسبتا کم بدین معنا نیست که دولت آلمان رویکردی لسه فر به توسعه ی اقتصادی داشت. در زمان فریدریش ویلیام اول (۱۷۴۰) و فریدریش کبیر (۱۷۴۰-۱۷۸۶) دولت پروس که در نهایت به آلمان مبدل شد، طیفی از سیاست ها را به منظور حمایت از صنایع نوزاد اتخاذ کرد. اقدامات متعارفی از قبیل حمایت تعرفه ای (که در نوع خود در آلمان بالا نبود)، اعطای انحصار و مواد ارزان از شرکت های سلطنتی که البته دست دوم هم بودند، و از همه مهم تر دخالت مستقیم دولت در صنایع کلیدی، را می توان از جمله اقدامات حمایت گرایانه در آلمان دانست.

وقتی فریدریش کبیر به قدرت رسید، پروس از اساس صادرکننده مواد خام بود که پارچه های کتان و پشمی تنها کالاهای تولیدی صادراتی این کشور بودند. او با تداوم سیاست های مرکانتیلیستی پدرش (فریدریش ویلیام اول)، از تعداد زیادی

صنایع حمایت کرد که مخصوصا می توان به صنایع نساجی (به ویژه پارچه کتان)، فلزات، تسلیحات، ابریشم، قند و شکر، و ظروف چینی اشاره داشت. حمایت هایی که در این بخش علاوه بر اقدامات دیگر انجام داد می توان به حق انحصار، حمایت تجاری، یارانه های صادرات، سرمایه گذاری و تهیه کارگران ماهر از خارج اشاره کرد. فریدریش همچنین تعدادی اتاق بازرگانی تاسیس کرد که به عنوان «مشاوران مدیریت» در زمینه ی توسعه ی صنایع نوزاد و جدید مخصوصا کارد و چنگال، قند و شکر، فلزات و مهمات فعالیت می کرد. این شرکت های مدل در بسیاری از جهات به مانند گیاهان گلخانه ای بودند که کاملا نمی توانستند در معرض فضای بیرونی (بازار رقابتی) قرار گیرند؛ با وجود این، این صنایع در ایجاد تکنولوژی های جدید و ایجاد اثرات عمیق، مهم بودند.

فریدریش به دلیل جاه طلبی اش برای تبدیل آلمان به قدرت نظامی همچنین استان صنعتی سایلزا را به خاک خود ضمیمه و به توسعه ی آن اقدام کرد مخصوصا، او از صنایع پارچه کتان و استیل حمایت کرد و اولین کوره ذوب آهن در آلمان را در استان سایلزا احداث کرد و کارگران ماهر خارجی را در این استان به استخدام گرفت. توسعه ی سایلزا به عنوان انبار آلمان بعد از مرگ فریدریش به واسطه ی تعدادی کارآفرین بوروکرات توسعه ی بیشتری پیدا کرد.

(Ha Joon Chang: ۳۴)

یکی از معروفترین این بوروکرات ها «گرفت فون ردن» بود که از کشورهای پیشرفته صنعتی آن روز بخصوص بریتانیا به وسیله ترکیبی از جاسوسی صنعتی تحت حمایت دولت و مهاجرت غیرقانونی کارگران ماهر خارجی در طول اواخر قرن هجدهم و اوایل قرن نوزدهم تکنولوژی های پیشرفته را وارد می کرد.

(Geoffrey L. Herrera: ۲۰۰۶:۶۶)

یکی دیگر از شخصیت های برجسته ی دیگر پیتر بی یوٹ بود که در سال ۱۸۱۶ رئیس دپارتمان تجارت و صنعت در وزارت دارایی شد. او موسسه ی گرفت را در سال ۱۸۲۰ تاسیس کرد تا کارگران ماهر پرورش دهد، یارانه به سفرهای خارجی دهد تا اطلاعاتی درباره ی فناوری های

جدید و ماشین های کپی به دست آوردند و از نوواران عرصه ی تجارت، مخصوصا در زمینه ی ماشین بخار و صنایع لوکوموتیو حمایت کند. در سال ۱۸۱۴، سایلزا به لحاظ تکنولوژیکی تقریبا هم سطح بریتانیا بود و منطقه ای توسعه یافته در کل اروپای قاره ای بود. پیشرفت در سایلزا محدود به طیف محدودی از صنایع نظامی بود که به راحتی به مناطق دیگر اشاعه و تسری پیدا نمی کرد. با این حال، پیشرفت در این منطقه نشانی است از اینکه چطور یک اقتصاد حمایتی می تواند موفق عمل کند. از اوایل قرن نوزدهم به بعد، دولت پروس بسیار بیشتر از آنچه در سایلزا عمل می کرد، حرفه ای تر دخالت اقتصادی می کرد. یکی از موارد مهم تأمین مالی دولت برای جاده سازی رور بود. مثال مهم دیگر اصلاحات آموزشی است که صرفا منوط به ساخت مدارس و دانشگاه های جدید نشد بلکه باز تعریف اساسی در شیوه ی آموزش، تکنولوژی و علم صورت گرفت. نکته مهم اینجاست که در همین زمان در آکسفورد و کمبریج درس علم و فناوری آموزش داده نمی شد. کیفیت آموزشی برتر آلمان زمانی اثبات می شود که می بینیم تقریبا ۹ هزار نفر آمریکایی بین سالهای ۱۸۲۰ و ۱۹۲۰ برای آموزش به آلمان سفر کردند.

(Lester F. Goodchild, Harold S.)  
(۱۹۹۷:۲۰۶, Wechsler)

اگرچه برخی از ظواهر توسعه ی اقتصادی و صنعتی در آلمان در نیمه ی اول قرن نوزدهم از جمله توسعه ی بانکداری با مخالفت مواجه بود اما با این حال، در کل، حمایت گرایی که در آلمان رخ می داد نقطه ی اشتراک این کشور با بریتانیا و فرانسه و دیگر کشورهای صنعتی آن دوران بود.

(۳۶-۳۴: Ha Joon Chang)

بعد از دهه ی ۱۸۴۰، با رشد بخش خصوصی، دخالت دولت آلمان برای توسعه صنعتی کم جلوه تر شد. با وجود این، این بدین معنا نیست که دولت به کناری رفت بلکه بیشتر از نقش مداخله که مستقیم به نقش رهبری تغییر جهت داد که مصادیق این تغییر جهت شامل بورس مبتکران و مخترعین برای ترغیب آنان به اختراع، دادن پارانیه به کارآفرینان توانمند و ایجاد فرآیند های صنعتی و ماشین سازی جدید می باشد.

کلیو تربیلکاک به عنوان یک تایخ دان انگلیسی به بررسی صنعتی شدن آلمان می پردازد. وی به سه مدل از ارتباط دولت بازار آزاد در اقتصاد آلمان در قرن نوزدهم می پردازد. مرحله ی اول که فاز مرکانتلیستی می نامد تا سال ۱۸۴۰ طول می کشد، در این دوره دولت مکررا دخالت اقتصادی دارد، برای مثال، در مکان هایی که متعلق به دولت بود، دولت پروس (آلمان) در کنار فعالیت های معدنی در زمینه ی آهن هم فعالیت داشت. دومین مرحله از منظر وی بین سال های ۱۸۴۰ تا ۱۸۷۰ می باشد که طی این مدت رشد اقتصادی و صنعتی اساسا بازار محور بود، دوره ای که به لیبرالیسم اقتصادی معروف است روی دولت اثر گذاشت. سومین دوره از نظر وی بعداز دهه ی ۱۸۷۰ است یعنی بعد از اینکه بیسمارک توانست آلمان را متحد کند، در این زمان آلمان رویکردی حمایت گرایانه به اقتصاد اش داشت و دولت به نفع صنایع و اقتصاد دخالت اقتصادی می کرد. حتی با وجود اینکه به نظر تربیلکاک دوره ی ۱۸۴۰ تا ۱۸۷۰ را باید دوره ی لیبرالیسم اقتصادی آلمان دانست، باید توجه داشت که صرفا شکل دخالت دولت تغییر کرد و دولت نقش رهبری و حمایت غیر مستقیم را به عهده گرفت. این تغییر رویکرد نه تنها در آلمان بلکه در بیشتر کشورهای پیشرفته ی اروپایی قرن نوزدهم مثل بریتانیا هم مشاهده شده است. دولت آلمان طی این دوره هزینه های نظامی خود را افزایش داد تا از این طریق تقاضای کل را افزایش دهد تا در نهایت بدین واسطه باعث رشد اقتصادی و کاهش بیکاری شود. با این اوصاف، حتی شواهد حاکی از حمایت گرایی طی این دوران هم هست برای مثال دولت آلمان در بسیاری از ایالات کوچک مثل بادن، حمایت فعال و موثر از شرکت های صنعتی حداقل تا دهه ی ۱۸۵۰ ادامه داشت.

(۱۰۴-۲۰۰۹: ۱۰۳, Lars Magnusson)

با وجود کاهش نسبی در توان و ظرفیت دولت برای دخالت صنعتی در این دوره، اهمیت سیاست تعرفه ای و سیاست کارتلی برای توسعه صنایع سنگین در این زمان را نباید نادیده گرفت.

#### ● نتیجه گیری

یافته های تحقیق نشان می دهد که دو

کشور آمریکا و آلمان قدرت اقتصادی خود را بر پایه سیاست های حمایت گرایانه بنا کرده و پس از رسیدن به مرحله پیشرفت، در مقام حمایت از آزادسازی تجاری با هدف دست یابی به منافع ناشی از گسترش جغرافیایی بازار و صرفه های فزاینده نسبت به مقیاس برآمده اند. رویکرد کشورهای توسعه یافته به تجارت را می توان «حمایت گرایی هوشمند» دانست که ترکیبی از حمایت سخت و نرم است. در رویکرد حمایت گرایی هوشمند، کشورها در ابتدای مراحل رشد خود، از طریق «حمایت های سخت» (شامل محدودیت یا ممنوعیت واردات، وضع تعرفه و اعطای یارانه به صنایع نوپا) به انباشت سرمایه برای نوآوری و پیشبرد تکنولوژی می پردازند و در مرحله بعد، که مرحله ایجاد توان رقابتی و مزیت رقابتی برای محصولات داخلی در مقابل رقیبان خارجی است، حمایت نرم در قالب هایی چون حمایت از تحقیق و توسعه، گسترش بازار و حمایت استراتژیک انجام می شود. در این مرحله، حمایت از آزادی تجارت در عرصه بین المللی با هدف گسترش جغرافیایی بازار ضروری است.

همانطور که اشاره شد، در طول ۱۵۰ سال گذشته بیشترین مباحثات در اقتصاد سیاسی تجارت بین الملل، میان طرفداران تجارت آزاد و طرفداران حمایت گرایی اقتصادی جریان داشته است و اکنون نیز چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای درحال توسعه ادامه دارد. ایالات متحده آمریکا در طول قرن نوزدهم و تا سال ۱۹۳۹، اقتصادی مسدود داشته است و در این مدت (۱۸۲۰ تا جنگ دوم جهانی) بیشترین سطح تعرفه های گمرکی را در جهان داشت. با تصویب قانون گمرکی اسموت هاولی در سال ۱۹۳۰، سطح تعرفه ها برای بیش از بیست هزار قلم اجناس وارداتی از ۲۹٫۷٪ تا ۵۷٫۳٪ درصد افزایش یافت. بسیاری از سیاستمداران آمریکا در قرن نوزدهم، این مسئله را بخوبی درک کرده بودند که تجارت آزاد برای کشورشان ناسازگار بوده و یگانه سیاستی که متضمن رشد اقتصادی می باشد، حمایت گرایی است. صنایع آمریکا تا ۱۹۴۵ از سطح حمایت بی سابقه ای در مقایسه با سایر کشورهای صنعتی، برخوردار بوده است. تنها پس از جنگ جهانی دوم و اطمینان



خودروسازی قابل مشاهده است از یک سو و همچنین اتخاذ رویکر تجارت آزاد که آن هم به احتمال زیاد به بحران های امنیتی و چه بسا شورش های اجتماعی منجر شود یکی را اتخاذ کند تجربه کشورهای پیشرفته صنعتی که به صورت بسیار مختصر در این پژوهش به آنها اشاره شد به خوبی مدعا و فرضیه ما را ثابت می کند که اروپا و آمریکا بر خلاف ادعاهای خود رویکرد حمایت گرایی هوشمند را در دوران رشد و توسعه خود اتخاذ کرده و هنوز نیز به این رویکرد ادامه می دهند نبردهای تعرفه ای بین اروپا، آمریکا و چین به خوبی این مدعا را ثابت می کند. ❖

بنا کرده اند که امروز آنرا مردود می شمارند. بررسی روند اقتصادی دیگر کشورهای پیشرفته نیز ما را به این نتیجه می رساند که آن کشورها در زمان تلاش برای رفع عقب ماندگی شان نسبت به کشورهای پیشرفته تر، تقریباً همگی شان از ابزار اعمال حقوق گمرکی، یارانه ها و سایر ابزار سیاسی برای حمایت از صنایعشان استفاده کرده اند. یافته های این پژوهش از آن جهت می تواند حائز اهمیت باشد که جمهوری اسلامی ایران نیز باید بین ادامه روند حمایت گرایی فعلی که ناکارآمدی بسیاری از بخش های اقتصادی را موجب شده که نمونه عینی آن در صنایع

آمریکا از تسلط صنعتی بلامنازه اش در جهان بود که آمریکا شروع به حمایت از تجارت آزاد کرد. آلمان هم از جمله کشورهای پیشرفته به لحاظ اقتصادی است که مدعی تجارت آزاد است اما تاریخ توسعه اقتصادی این کشور هم نشان می دهد که به مانند آمریکا، از سیاست های حمایت گرایانه به منظور حمایت از صنایع داخلی به منظور پیشرفت اقتصاد کشورش استفاده کرد.

تاریخ توسعه اقتصادی نشان می دهد که کشورهای پیرو و مدعی راه تجارت آزاد و در راس آنها ایالات متحده قدرت اقتصادی خود را بر پایه سیاست حمایت گرایانه ای

### منابع:

- since 1929", The Journal of American History, 2009, 96(1), P. 20
- F Felice, William (2003), The Global New Deal: Economic and Social Human Rights in World Politics Lanham, Md: Rowman & Littlefield. P. 210
- Germany Economy Profile 2013, Available at [http://www.indexmundi.com/germany/economy\\_profile.html](http://www.indexmundi.com/germany/economy_profile.html)
- Geoffrey L. Herrera, Technology and International Transformation: The Railroad, the Atom Bomb, and the Politics of Technological Change, New York: State university of New York press, 2006, p:66
- Lester F. Goodchild, Harold S. Wechsler, Association for the Study of Higher Education, The History of Higher Education, U.S.A.: Pearson Custom Pub, 1997, P. 206
- Lars Magnusson, Nation State and the Industrial Revolution: The Visible Hand, USA: routledge, 2009 pp.103-104
- دومینیک سالواتوره، تجارت بین الملل، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸، صص ۴۱-۴۲.
- نانومی کلاین، دکترین شوک: ظهور سرمایه داری فاجعه، ترجمه مهرداد شهایی و میرحمود نبوی، تهران: کتاب آما، ۱۳۸۹، ص ۲۴۶.
- شارل ژید، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه کریم سنجابی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، جلد اول، ص ۲.
- لویی بدن، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تهران: چاپخانه بهمن، ۱۳۴۰، ص ۱.
- آ.آ.آنیکن، جوانی یک علم: تاریخ تکوین اقتصاد سیاسی، ترجمه گیلانی، تهران: انتشارات تیرنگ، ۱۳۵۸، ص ۵۰.
- مایکل هیلپرین، «از مرکانتیلیسم تا جنگ جهانی دوم: روزنامه دنیای اقتصاد، شماره ۲۱۶۱، (اقتصاد و سیاست)، صفحه ۲۸، ۱۳۸۹/۰۶/۰۲.
- کاترین مک کانل، (۱۳ ژوئیه ۲۰۱۲)، «جشنواره سالانه فرهنگ عامه تنوع زندگی آمریکایی را به نمایش می گذارد» قابل دسترسی در: <http://iipdigital.usembassy.gov/st/persian/article/2012/07/201207118797.htm#!#axzz2dplHgjIR>
- lic Credit, Commerce and Finance, Indianapolis: Bobbs-Merrill, 1957, PP. 204-205
- Patrick J. Buchanan, The Great Betrayal: How American Sovereignty and Social Justice Are Being Sacrificed to the Gods of the Global Economy, Boston: Little, Brown, 1998 Vol. 13, P. 224
- Ha-joon Chang, Kicking Away the Ladder: the "real" history of free trade, In: Globalization and the Myths of Free Trade: History, Theory and Empirical Evidence, Edited by Anwar Shaikh, New York: Routledge, 2007, P. 256
- Cynthia L. Clark, The American Economy: A Historical Encyclopedia, U.S.A.: Greenwood publishing group, 2011, Volume 1, p. 236
- John Chandler Griffin, Abraham Lincoln's Execution, U.S.A.: Pelican Publishing Company, 2006, pp. 31-33
- William Chauncey Fowler, The Sectional Controversy; or, Passages in the Political History of the United States, Including The Causes of the War Between The Sections, NEW YORK: Oharles Soribner And Company, 1868, pp. 109-110
- Richard W. T. Pomfret, "The Limits of Protectionism: Building Coalitions for Free Trade Michael Luszitig", Comparative Economic Studies, 2005, 47(1), p. 59
- David A. Lake, The State And American Strategy In The Pre-Hegemonic Era, USA: Cornel University Press, 1988, pp. 48-56
- Charles P. Kindleberger, The World in Depression 1929-1939: Revised and Enlarged Edition, California: University Of California Press, 1973, V.4, pp. 123-127
- Hamilton and, P.K. Conkin, "A Revolution down on the Farm: The Transformation of American Agriculture
- Bloomfield, Arthur I, "The Foreign-Trade Doctrines of the Physiocrats", The American Economic Review, Vol. 28, No. 4 (Dec., 1938), pp. 722-735
- John J. McCusker, History of World Trade since 1450. U.S.A.: Thomson Gale, 2006: 607
- Staffan Linder, An Essay on Trade and Transformation. Hoboken, NJ: John Wiley and Sons, 1961: 35
- Robert M. Dunn, John H. Mutti, International Economics, London: Routledge, 2004, P. 89-91
- De Toni, A. and Tonchia, S. "Strategic Planning and Firm competency", International Journal of Operations & Production Management, 2003, 23(9), 102
- Williamson, John (2004), "The Washington Consensus as Policy Prescription for Development", Institute for International Economics, <http://www.iiie.com/publications/papers/williamson0204.pdf>
- Dani Rodrik, "Goodbye Washington Consensus, Hello Washington Confusion? A Review of the World Bank's Economic Growth in the 1990s: Learning from a Decade of Reform", Journal of Economic Literature, 2006, 44(4), PP. 973-987
- Jacob Oser, The Evulution Of Economic Thought, Harcourt: Brace & World, 1970, p. 8-11
- Larry Sawers, "The Navigation Acts Revisited," Economic History Review, May 1992, 45, no. 2, p. 271
- Eckes Jr, Alfred E (1995), "Opening America's Market: U.S. Foreign Trade Policy since 1776", foreign affairs, <<<http://www.foreignaffairs.com/articles/51259/richard-n-cooper/opening-americas-market-us-for-eign-trade-policy-since-1776>
- Alexander Hamilton, Papers on Pub-